قرائت انتقادی از قاعده سلطنت

محمدصادق فیاض[1]
محمدعلی نجیبی[2]

چکیده

قاعده سلطنت از جمله قواعدی است که بیشتر در دوره‌های متأخر مورد توجه و استناد فقیهان، قرارگرفته است. در مفاد آن به‌طور دقیق اتفاق نظری وجود ندارد؛ برابر برخی تلقی‌ها مفاد این قاعده مشروعیت تمام انواع تصرفات حقوقی مالک در اموال خود و نیز اجرای آن به هر کیفیتی است که در عرف بی‌سابقه نباشد. در مقابل، مشهور، مفاد آن را به مشروعیت استقلال مالک در حیطه مالکیت، تقلیل داده‌اند. روشن است حوزه کاربرد قاعده به تناسب این دو تلقی، قبض و بسط پیدا خواهد کرد. راه‌حل مسئله بازگشت به ادله است تا دیده شود مدلول آن‌ها چه عرصه‌ها را و در چه شرایطی، پوشش می‌دهد.

صرف نظر از این اختلافات، فرضیه‌ای در این نوشتار مطرح شده که میان تلقی‌هایی موجود از کاربرد قاعده با مدلول ادله، گسست عمیق دیده می‌شود، زیرا مهم‌ترین ادله‌ای که بدان‌ها در جایگاه پشتوانه قاعده استدلال شده هم به لحاظ دلالت قصور دارند و هم سندا برخی از آن‌ها فاقد اعتبار است. البته مفهوم این فرضیه،

۱. دکتری فقه اسلامی، جامعة المصطفی ﷺ العالمیة Faiaz1353@gmail.com.
۲ فارغ التحصیل سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه AliMNajibi@yahoo.com

نفی سلطنت مالک در انتفاع و انتقال مستقلانه ملک از طریق عقود مشروع نیست، بلکه نفی آن انتظاری است که علاوه بر اختیارات مالکانه به‌طور مشخص از قاعده سلطنت، شکل گرفته است؛ یعنی، برای سلطنت در جایگاهی یک قاعده، معنا و مبنای مستقل و نیز کارویژه‌های در نظر گرفته شده که گویا صرف مالکیت و تنها ادله مشروعیت تصرفات و انتفاعات مالکانه، کافی نیست. این نوشتار تأمل جدی بر این جایگاهی است که برای قاعده سلطنت صرف نظر از مقتضیات و لوازم اصل مالکیت، از فقه تا حقوق مدنی، برای آن تعریف شده است.

کلیدواژه‌ها: مشروعیت، استقلال مالک در تصرف، عدم اعتبار سلطنت، تساوی مالکیت و سلطنت.

۱. مقدمه

قواعد فقه به معنای احکام کلّی که جریان آن اختصاص به یک باب فقه ندارد از گذشته‌های دور، مورد توجه و استناد فقها قرار داشته است. تفاوت این مجموعه احکام به لحاظ اعتبار و گستردگی موارد با دیگر احکام جزئی، اگرچه در متون استدلالی همان دوره‌ها مشهود است ولی شناسایی، تبویب و تنقیح مفاد و ابعاد آن تا دوره‌های متأخر و به‌خصوص دوران معاصر، به تأخیر افتاد. این فرایند؛ یعنی نگاه ویژه به قواعد فقه علاوه بر این که کارآمدی مجموعه قواعد را در عرصه‌های استدلال به نحو چشم‌گیر، شفاف کرده راه را برای قرائت انتقادی هم بازتر کرده است. به‌طور نمونه، قاعده سلطنت که از آن به قاعده تسلّط هم یاد شده از این قبیل است. تمسک به این قاعده و البته بیشتر در قالب استناد به دلیل آن اگرچه به دوره‌های اولیه فقه بر می‌گردد، اما تحلیل دقیق آن در جایگاه یک قاعده فقهی، مرهون قواعدنگاران معاصر در حوزه فقه استدلالی شیعه است. این‌ها توانسته‌اند زمینه‌های کاربرد این‌گونه قواعد

را افزون بر حوزه استدلات فقهی، در حقوق مدنی نیز که بر رهیافت‌های فقه مبتنی‌اند، فراهم سازند. البته تلاش قواعدنگاران در دوره‌های معاصر برای روشن نمودن جایگاه این قاعده و نیز دیگر قواعد اگرچه بسیاری از ابهامات را نسبت به مبانی و کاربرد آن‌ها زدوده، ولی از سوی دیگر، راه‌های شناخت نقطه آسیب‌های آن‌ها را هم آشکارتر نموده است. به‌طور طبیعی، خود قواعدپژوهان معاصر هم بخشی از مطالعات خویش را معطوف اصلاح و تعدیل برخی تلقی‌های ناهماهنگ از مفاد این قواعد و نیز تحلیل اصولی ادله نموده، اما با وجود این راه برای قرائت انتقادی برخی از این قواعد، همچنان باز است.

به‌هرحال، این نوشتار می‌کوشد تلقی رایج از قاعده سلطنت را در فقه، به استناد مبانی استدلالی آن یک بار دیگر، بررسی نماید. مفاد این قاعده به‌طور اجمال، مشروعیت اقدامات مادی و حقوقی مالکانه است؛ بر اساس این قاعده کلی که سلطنت هر شخص نسبت به اموال خودش مسلّم انگاشته شده، هرگونه تشکیک در جواز تصرف شخص مالک در حیطه مالکیت او، جایز نیست. بدون تردید هرگونه نقد و نظر نسبت به این معنا در جایگاه یک قاعده فقهی به محورهای متعددی ارتباط پیدا می‌نماید، ولی از میان آن‌ها، دو محور، یعنی تعریف و مبانی استدلالی آن بیش از همه حائز اهمیت است. به اذعان ما بررسی این محورها، به‌درستی می‌تواند چشم‌انداز کلی را که از این قاعده انتظار می‌رود، تبیین نماید. به همین منظور، این نوشتار، افزون بر محورهای دوگانه‌ای فوق، از طرح مسائل دیگر، خودداری می‌نماید.

نیز باید یادآوری نماییم که قاعده سلطنت به این عنوان و در جایگاه یک قاعده فقهی، از اختصاصات فقه شیعه است. در فقه اهل‌سنت این عنوان و نیز مستند حدیثی آن که به مثابه خود قاعده در میان فقیهان شیعه معروف و مشهور است، شناخته‌شده نیست.

۲. مفهوم‌شناسی

محتوای قاعده سلطنت در دوره‌های نسبتاً متقدم، بیشتر به‌عنوان یک حکم کلّی و مسلّم با متن روایت «النّاس مسلّطون علی أموالهم» شناخته می‌شد، ولی این فقهای متأخر بودند که از مفاد این روایت، گاهی به قاعده تسلیط (نراقی، ۱۴۲۲ق: ۲۸۸) گاهی تسلّط وگاهی هم سلطان (نجفی، بی‌تا: ج۸، ۲۹۸؛ ج۲۴، ۱۳۸) وگاهی هم سلطنت (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج۳، ۹۹) یاد کرده‌اند؛ این‌ها در عین اتفاق با گذشتگان نسبت به حل برخی فروعات فقهی به استناد این روایت، بعد از آن با عناوینی چون قاعده سلطنت به آن اشاره کرده‌اند، ولی به دلیل اختصار و روشن بودن مدلول حدیث، کاربری متن آن نیز در جایگاه عنوان قاعده همچنان ادامه دارد (بجنوردی، ۱۴۱۹ق: ج۱، ۲۴۲). بنابراین، محور کلیدی در شناخت قاعده، واژه سلطنت است که در لغت از ریشه «سلط» به معنای قدرت، غلبه و معادل آن‌ها، می‌آید (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج۳، ۹۵). به همین مناسبت از مشتقات آن برای مصادیقی که در آن‌ها معنای قدرت و تفوّق نهفته، استفاده شده است؛ مثلاً، هم از دلیل و برهان که عامل نفوذ معنوی در دل‌ها است به حجت تعبیر شده است؛ مانند:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾؛ (غافر، آیه ۲۳)

و به یقین، موسی را با آیات خود و حجّتی آشکار فرستادیم.

و هم به حاکمان که بر مردم سیطره سیاسی دارند، سلطان گفته می‌شود. برخی زبان‌شناسان معاصر قدرت را از لوازم معنای سلطنت دانسته و معنای ریشه‌ای آن را «برخورداری بلندمنشانه» عنوان کرده‌اند (مصطفوی، ۱۴۰۲ق: ج۵، ۱۷۸). ولی در هرحال، چه معنای اصلی این واژه را قدرت و توانایی قاهرانه بر یک چیز بدانیم و چه معنای آن را برخورداری / بهره‌مندی از جایگاه برتر و قدرت را لازمه آن، در هر دو صورت، واژه سلطنت در لغت جدا از معنای قدرت و غلبه، به‌کار نرفته است.

اما قاعده سلطنت در اصطلاح فقها با آن‌که مورد استنادات مکرر قرار داشته ولی اکثریت نیازی به تعریف دقیق و اصطلاحی آن احساس نکرده‌اند؛ از نظر این‌ها، مفاد قاعده، عین حدیث «النّاس مسلّطون علی أموالهم» بوده که مفاد آن روشن است. ولی با این وجود، قاعده سلطنت در خلال این استنادات، کاربری واحد نداشته و تلقی فقها و به خصوص قواعدنگاران از آن متفاوت بوده است. از این نظر، حداقل سه دیدگاه درباره‌ای آن شناسایی شده که در واقع سه تعریف را هم پیرامون آن، بازتاب می‌دهد. آنچه در ذیل بررسی می‌شود همین دیدگاه‌های سه‌گانه درباره مفاد قاعده سلطنت است.

دیدگاه‌ها

در این قسمت صرفاً رهیافت‌های فقهی را درباره مفاد قاعده مرور می‌نماییم و نقل و شرح ادله و همچنین، سنجش میزان انطباق آن با این دیدگاه‌ها، بخش اصلی این نوشتار را تشکیل می‌دهد که به تعقیب دیدگاه‌ها مطرح خواهد شد:

الف) مطلق تصرفات کمّی و کیفی

برابر این تلقی، مفاد قاعده سلطنت مشروعیت هرگونه تصرف مالک بر اموال اوست مشروط به این‌که در عرف بی‌سابقه نباشد؛ هر مالکی می‌تواند در ملک خودش هر نوع معامله حقوقی انجام دهد و هم می‌تواند آن را به هر کیفیتی که بخواهد عملیاتی نماید؛ مثلاً، اگر کسی برای انتقال مال خود از میان انواع معاملات، بیع را انتخاب کرد و نیز در مقام اجرا به معاطات، یا صیغه فارسی، بسنده نمود به حکم سلطنت انسان بر اموالش مجاز است و نباید در جواز آن تکلیفاً یا در صحت آن وضعاً، شک کرد مرحوم سید یزدی (۱۳۳۷ق) و اصفهانی (۱۳۶۱ق) از فقهایی‌اند که در مقام استناد، چنین معنایی را از حدیث سلطنت استظهار کرده‌اند (یزدی، ۱۴۱۰ق: ج۱، ۶۹؛ اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ج۱، ۱۰۹).

ب) مطلق تصرّفات کمّی

به اذعان مرحوم شیخ انصاری (۱۲۸۱ق) قاعده سلطنت، مشروعیت‌بخش انواع اقدامات کمّی است؛ یعنی شخص مالک سلطنت دارد در حیطه مالکیتش از میان انواع معاملاتی چون بیع، اجاره، هبه، صلح و مانند این‌ها، یکی را انتخاب نماید، ولی در این‌که بخواهد به هرکیفیتی اجرا کند، چنین سلطنتی ندارد. بنابراین، اگر در جواز و صحت اجاره یا مزارعه یا مضاربه‌ای کسی در ملک خودش شک کردیم به حکم این قاعده، قابل اعتنا نیست و آن معامله تکلیفاً جایز و وضعاً نافذ است، اما اگر در کیفیت آن شک کردیم که آیا مثلاً بیع بدون صیغه و به‌صورت معاطاتی هم درست است یا نه، این شک با قاعده سلطنت، چاره‌پذیر نیست (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج۳، ۴۱).

ج) استقلال در تصرفات مشروع

مراد از سلطنت مردم بر اموالشان، استقلال در تصرفات مشروع است؛ مردم در حوزه ملکیت خویش محجور نیستند تا در تصرف نسبت به اموال خود، از کسی دیگر اجازه بگیرد یا دیگری حق ممانعت داشته باشد. بنابراین، قاعده سلطنت نه مشرّع اقدامات کمّی است و نه کیفی تا بر اساس آن حلیت یا صحت کدام تصرف را اثبات نماییم. با این قاعده فقط می‌توان شک ناشی از شرطیت اذن دیگران را در عرصه ملکیت مالک، نفی نمود؛ مثلاً می‌توانیم با تمسک به اصل سلطنت، شرطیت اذن شوهر را در مشروعیت هبه زن، نفی نماییم، اما انواع و انحا تصرفات دیگر را نمی‌توانیم با این قاعده ثابت کنیم (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق: ۱۶۶). اگرچه برخی این تعریف را به مشهور نسبت داده‌اند (بشیری، بی‌تا: ج۵۲، ۲۱۲) ولی شواهد همه خلاف آن بوده و اکثر استنادات به این قاعده در حوزه تصرفات خارجی مانند احداث چاه، حمام، نانوایی و مانند این‌ها می‌باشد (همان: ج۵۲، ۲۰۸ ـ ۲۰۹).

بدون شک قبل از آن که ادله قاعده را مرور نماییم ورود در ارزیابی این سه تلقی و شناسایی نقطه قوت‌ها و ضعف‌های آن، پیش‌داوری است. به همین جهت، بدون آن که فعلاً گزینه‌ای را ترجیح بدهیم منتظر می‌مانیم تا دیده شود شعاع ادله چه محتوایی را و با چه شرایطی، پوشش می‌دهد. معنای روشن این انعطاف، لزوم سنجش و تطبیق هر دلیل با هریک از مدعیات است که بازگشت مکرر به این تعاریف را نیز ایجاب می‌نماید. اما پیش از این لازم است به افتراقات و مشترکات این سه تعریف یا تلقی از قاعده به شکل کلی اشاره نماییم:

۱. مالکیت مالک: از جمله مفروضاتی که هر سه تعریف در آن اشتراک دارند مالکیت مالک است. علاوه بر این، در موردی که اصل مالکیت مشکوک باشد، قاعده جریان پیدا نمی‌کند.

۲. مشروعیت اقدامات حقوقی و خارجی مالک: از ویژگی‌های دو تلقی اخیر این است که برای اصل مشروعیت اقدام خارجی یا حقوقی مالک، به این قاعده تمسک می‌نمایند؛

۳. نفی شک در مشروعیت اقدام مالک: بر اساس تعریف دوم، قاعده سلطنت کاربردش نفی شک از معاملاتی است که مشروعیت آن برای مالک از قبل مسلّم باشد؛

۴. نفی شک در استقلال تصرف مالک: این از اختصاصات تلقی سوم بود که قاعده سلطنت تنها شک ناشی از نفوذ استقلال مالک را نفی می‌نماید و هیچ نظری به نوع و نحوه تصرفات ندارد.

۳. ادلّه

برای اعتبار قاعده به ادله متعدد استناد شده است، جز اجماع که به دلیل مسبوقیت ادله نقلی، در عدم اعتبار آن تردیدی نیست، سایر ادله را ناگزیریم از میان مهم‌ترین آن‌ها به تناسب مجال این نوشتار و روشن شدن جهت‌گیری‌های استدلالی گزینش نماییم:

۳ . ۱. قرآن کریم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾؛ (نساء، آیه ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که دادوستدی با تراضی یکدیگر، از شما [انجام گرفته] باشد، و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است.

برابر مدلول این آیه شریفه، هرگونه تصرف در مال دیگران؛ یعنی انتفاع از آن و تملک آن‌ها حرام است، مگر این که از طریق دادوستد آن هم بر مبنای رضایت طرفین، باشد. ذیل آیه گویا متضمن نوعی تشبیه است که احترام مال مسلمان، چنان که در روایت هم تصریح شده کمتر از احترام خون او نیست:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ، وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ، وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ، وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ؛ به نقل امام باقر عليه‌السلام، پیامبر فرمود: بدزبانی نسبت به مؤمن فسق، جنگیدن با آن حرام، خوردن گوشتش معصیت و مالش چون خونش، محترم است» (عاملی، ۱۴۰۹ق: ج۱۲، ۲۸۲).

به‌هرحال، مدلول این آیه شریفه در برخی آیاتی دیگر هم تکرار شده و همگی بر این مسئله تأکید دارند که هر انسانی بر اموال خود سلطنت دارد و دیگران مجاز به هیچ‌گونه مزاحمت نیست تا در آن به دلخواه خود و بدون اذن و رضایت مالک، تصرف نماید (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج۲، ۲۰ ـ ۲۱).

نقد و بررسی: روشن است که صدر آیه شریفه بر حرمت انواع تصرفات دیگران در مِلک کسی دیگر بدون اذن و رضایت مالک، دلالت می‌کند و در ذیل نیز مشروعیت هرگونه دادوستد را منوط به رضایت طرفین؛ یعنی رضایت مالک اموال کرده است، اما این که چنین آیه‌ای در مقام تشریع تمام تصرفات مالک مطابق آنچه از قاعده انتظار

می‌رود، صادر شده و از این جهت اطلاق داشته باشد محل تردید است؛ به خصوص اگر منظور ما از مفاد قاعده، تجویز هرگونه تصرف و به هر نحوی از آن باشد و ظاهرا فقیه معاصر؛ آیت‌الله مکارم -که نخستین بار برای اثبات قاعده به این آیه استدلال کرده ـ از میان تعاریف سه‌گانه‌ای که گذشت، همان تعریف نخست را قبول دارد:

برای هر انسانی نسبت به اموالش سلطنتی هست که در آن هرچه بخواهد انجام می‌دهد و هرگونه تغییراتی که بخواهد در آن اعمال می‌کند، لکن این سلطنت با این منافاتی ندارد که به حدود خاص یا قیود مختلف، محدود و مقید گردد، بلکه منافاتی ندارد استثنائاتی فراوان بر آن از طریق بناء عقلا مطابق احکام شرع، وارد شود (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج۲، ۳۴).

البته در آیه شریفه هم به مشروعیت دادوستدهای تمام مالکان بر پایه آگاهی و اختیار تصریح شده که می‌توانند با رضایتمندی خود تجارت بنمایند و هم بالالتزام بر سلطنت مالک در اموالش دلالت می‌کند، زیرا مقتضای محوریت تنها رضای مالک در مشروعیت معاملات، سلب صلاحیت دخالت دیگران نسبت به آن است، ولی آیا این بدان معناست که آیه از جهت نوع معاملات یا کیفیت دادوستد هم اطلاق دارد تا بتوانیم بر اساس عموم آن مشروعیت هر نوع تصرف و انتفاع را استنباط نماییم؟ مشکل دیگر که در استدلال دیده می‌شود عدم شفافیت مدعا است، زیرا از یک‌سو، ادعا شده قاعده سلطنت مطلق تصرفات و انتفاعات را با هر کیفیتی که انجام بگیرد، مجاز کرده است و از سوی دیگر، حدود آن به شرایط تصرفات و قیود معتبر در شرع و عرف احاله شده است. لازمه روشن این طرز مواجهه این است که با این قاعده نه مطلق تصرفات و نه انواع معاملات مشکوک مانند معاطات، تصحیح‌شدنی است؛ زیرا، معاملاتی که مشروع‌اند و واجد شرایط، نیاز به اجرای اصل ندارد، مگر این‌که مطابق تعریف سوم، مفاد قاعده سلطنت را نفی دخالت دیگران در اموال مالکان آن‌ها

بدانیم. دراین فرض می‌توان ازکفایت تنها رضایت مالک درانتفاع وتصرف، نفی هرگونه دخالت دیگران را درانتقال وانتفاع بالالتزام استفاده نماییم. ولی مشکل این نحوه استدلال این است که آیه فقط درصدد بیان حکم اسباب تملکات مشروع بر مبنای رضایت طرفین وتفکیک آن ازمعاملات باطل است (خوئی، بی‌تا: ج۲، ۱۰۳). برابر این تفسیر، آیه نسبت به سلطنت مالک دراقدامات مستقل ساکت بوده واطلاقی ندارد. پس، استظهارچنین معنا، بدون احرازاطلاق دراین جهت، تحمیل برمتن خواند بود؛ آیه فقط ازلزوم رضایت درانتقالات سخن می‌گوید وحداکثرکاربری آن در مواردی است که رضایت مالک مشکوک باشد، اما هیچ فقیهی شک دررضایت را هم با اصل سلطنت، حل نکرده است!

درنتیجه، آیه شریفه با هرتعریفی که ازقاعده داشته باشیم بیگانه است ودرآن هیچ سازوکاری لفظی که برآزادی مالک نسبت به هرنوع تصرف یا استقلال آن در حیطه مالکیتش دلالت نماید دیده نمی‌شود. آری، راه برای استنباط قاعده احترام مال مسلمان ازآیه هموراست وآن‌هایی که گمان کرده‌اند مفاد اصل سلطنت واحترام مال مسلمان واحد است، می‌توانند برای اثبات قاعده سلطنت به این آیه تمسک نمایند (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج۱۸، ۷۶)، ولی درآن صورت باید ازاصالت اصل سلطنت دست بردارند.

۲.۳. سنّت

آنچه ازسنت برای اعتبارقاعده سلطنت مورد استناد واقع شده متعدد است ولی مهم‌ترین ومشهورترین آن، حدیث معروفی است که گاهی به پیامبرﷺ وگاهی هم به امام علیه‌السلام، نسبت داده شده است. ما دراین قسمت افزون برآن حدیث معروف، روایاتی دیگری را هم گزینش خواهیم کرد که درظاهربه لحاظ سند ودلالت ازقوت ووضوح بیشتر، برخوردارانند:

۱.۲.۳. حدیث نبوی ﷺ

«قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: النَّاسُ مُسَلَّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ؛ پیامبر ﷺ فرمود: مردم بر اموال خود، سلطنت دارند» (ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۰۵ق: ج۳، ۲۰۸).

در همین منبع، چند مورد دیگر دیده می‌شود که همین روایت به امام ﷺ نسبت داده شده است (ر.ک: همان: ج۱، ۲۲۲). عین همین ارجاعات دوگانه، در منابع فقهی نیز دیده می‌شود (برای نمونه ر.ک: حلی، بی‌تا: ج۱۰، ۲۴۷؛ ج۱۶، ۹۲).

به‌هر صورت، بسیاری فقها ادعا کرده‌اند دلالت حدیث بر مفاد قاعده کاملاً روشن است و به همین جهت برخی از خود قاعده سلطنت، به قاعده «النّاس مسلطون علی اموالهم» تعبیر کرده‌اند (ر.ک: بجنوردی، ۱۴۱۹ق: ج۱، ۱۹۴). این روایت مطابق بیان مرحوم اصفهانی (۱۳۶۱ق) اجمالاً متکفل اثبات دو نوع سلطنت است؛ یکی سلطنت تکلیفی که به‌موجب آن شخص مالک، حق جواز تصرف و اقدامات خارجی را پیدا می‌کند و دیگری، سلطنت وضعی است که به موجب آن تصرفات حقوقی مالک مانند بیع و اجاره، نافذ می‌شود. بنابراین، این حدیث اگرچه در ظاهر سیاق خبری دارد، در مقام انشاء و جعل سلطنت در ترخیص تکلیفی و وضعی، صدور یافته است (اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ج۱، ۱۰۹). با این حال این توضیحات و مدعیات، درباره دلالت آن بر مدعا و نیز اعتبار سند آن مجال گفت‌وگو، فراوان است که به ترتیب از سند آن آغاز می‌کنیم:

الف) سند: حدیث نبوی در ظاهر مرسل است، ولی مرحوم صاحب *مفتاح الکرامه* (۱۲۲۶ق) شاید نخستین فقیهی است که به متواتر بودن آن اذعان نموده (عاملی، ۱۴۱۹ق: ج۱۹، ۶۸) و قبل از آن هم مرحوم طباطبائی (۱۲۳۱ق) صاحب *ریاض*، از آن به مستفیضه تعبیر کرده است (طباطبائی، ۱۴۱۸ق: ج۱۴، ۱۲۱). این گونه تعابیر از سوی فقیهانی که در تتبع اقوال و موشکافی‌های حدیثی ـ رجالی معروف‌اند سبب شده تا قواعدنگاران معاصر هم با اعتماد کامل، هرگونه گفت‌وگو از اعتبار سندی حدیث را

بی‌فایده بدانند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج۲، ۲۱؛ مصطفوی، ۱۴۲۱ق: ۱۳۶). برخی معاصرین هم با اذعان به این‌که خود این متن فاقد اصالت است به تکرار مضمون آن در این فراز از حدیث غدیر، اشاره کرده‌اند: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا» (عاملی، ۱۴۰۹ق: ج۲۹، ۱۰؛ حسینی تهرانی، بی‌تا: ج۴، ۱۸۱).

افزون براین، آنچه اهمیت بیشتر دارد عمل فقها است که مشهور در مقام استناد، آن را پذیرفته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۸ق: ج۱۴، ۱۲۱؛ نراقی، ۱۴۲۲ق: ۲۸۸). ازاین‌رو، بر فرض مرسله بودن و تنزّل از تواتر یا مستفیضه بودن این حدیث، تعامل فقها؛ یعنی شکل‌گیری شهرت عملیّه بر اساس مبنای مشهور ضعف سندی آن را گویا جبران می‌نمایند (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۳۴ق: ج۳، ۱۲۵).

نقد و بررسی

۱. از میان منابع حدیثی شیعه، حدیث نبوی مورد بحث را با این متن تنها ابن‌ابی‌جمهور احسائی (۹۰۱ق) نقل کرده است. در منابع روایی اهل‌سنت این حدیث یافت نشده است. قدیمی‌ترین منبع فقهی این حدیث کتاب *خلاف* و *مبسوط* شیخ طوسی (۴۶۰ق) است (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج۳، ۱۷۶؛ ۱۳۸۷ق: ج۳، ۲۷۲) والبته در *مبسوط* به ماهیت حدیثی آن تصریح نشده و به جای «علی أموالهم» «علی أملاکهم» دارد. ولی در هرحال، این اقدام شیخ بعداً برای ابن‌ادریس (۵۹۸ق) هم الگو شده تا در مواردی به آن استناد کند، هرچند گاهی مانند شیخ در *مبسوط* به جای أموالهم، أملاکهم دارد (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق: ج۲، ۳۸۲؛ ج۳، ۱۴). در یک مورد دیگر، اموال را عطف بر املاک نموده است (همان: ج۲، ۴۵۳). بنابراین، مرحوم شیخ نخستین فقیهی است که به حدیث مذکور استناد نموده و پس از آن تا عصر مرحوم محقق (۶۷۶ق)، نزدیک به حداقل دو قرن بعد، استنادی به آن در منابع فقهی دیده نمی‌شود. از قرن هفتم به بعد است که این حدیث در اکثر منابع استدلالی فقه، راه بازکرده و

به‌عنوان حدیث مسلّم، روشن‌گر تکلیف برخی فروع در ابواب معاملات، تلقی شده است. درنتیجه، تعبیر به متواتربودن حدیث نبوی یا مستفیضه بودن آن تسامحی است، نه اصطلاحی.

۲. کارکرد عمل مشهور نسبت به جبران ضعف سند، اگرچه مطابق برخی مبانی، پذیرفته شده، باید از یاد نبریم که مراد از مشهور در گفتمان منتقدان و طرفدران حجیت آن، شهرت موجود در میان فقهایی عصر متقدم است (نائینی، ۱۳۷۶ق: ج۲، ۷۸۷؛ امام خمینی، ۱۴۲۳ق: ج۲، ۴۲۵). این احتمال معقول است که فقیهان نزدیک به عصر حضور، نسبت به صدور حدیثی از معصوم قرائنی در دست داشته و با اعتماد به آن‌ها و اطمینان از صدور آن، عمل کرده باشند. ولی دریغ این‌که چنین شهرتی در مورد حدیث نبوی مزبور محقق نیست و از میان فقیهان متقدم فقط مرحوم شیخ طوسی به آن عمل کرده و اتفاقاً شهرت با تمام انواع خود و به‌خصوص شهرت عملی که کارکرد رجالی دارد و می‌تواند ضعف سند را بر اساس برخی مبانی جبران کند، به تصریح امام خمینی شهرت قبل از شیخ است (امام خمینی، همان).

۳. بر فرض این‌که مضمون آن عین مدلول این فراز حدیث غدیر «أَمْوَالُكُمْ وَ أَنْفُسُكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا» باشد، پیامد این وحدت مضمون، اولاً، خروج از موضوع است، زیرا مدلول این جمله احترام مال و خون مسلمانان و صیانت از آن در برابر تصرفات عدوانی است و ربط به سلطنت در تصرفات مالک، ندارد و ثانیاً، احترام مال مسلمان خودش مفاد قاعده مستقل است و میان این دو قاعده ملاکاً و دلیلاً و به لحاظ لوازم، اشتراکی وجود ندارد (امام خمینی، ۱۴۱۰ق: ج۱، ۶۱).

ب) دلالت: برداشت‌های که در مقام تعریف از قاعده ارائه گردید نشان می‌دهد نسبت به مدلول آن اتفاق نظری وجود ندارد؛ حداقل سه تلقی از قاعده سلطنت که دقیقاً مستفاد از متن این روایت است، میان فقها مورد گفت‌وگو قرار دارد. ما بدون آن‌که

آن عین آن برداشت‌ها را اینجا، تکرار نماییم به این نکته بسنده می‌کنیم که تفسیر قاعده سلطنت مبنی بر تشریع اختیارات مطلقه در انواع تصرفات و به هر کیفیت و شرایط، قرائت حداکثری از مفاد این حدیث است و اگرچه برخی فقها یا تصریح به این عمومیت کرده یا استناداتشان حاکی از چنین برداشت است و قبلاً نیز یادآوری کردیم که مرحوم اصفهانی و صاحب *عروه* از جمله فقهایی‌اند که بازبودن دست مالک را در انواع تصرفات مالی آن هم به هر کیفیت از این حدیث، استفاده کرده‌اند (یزدی، ۱۴۱۰ق: ج۱، ۶۹؛ اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ج۱، ۱۰۹)، ولی ما به دو فرضیه‌ای دیگر که قرائت میانه‌رو، بلکه حداقلی از مدلول حدیث است، منتقل می‌شویم؛ زیرا اولاً، این تفسیر از حدیث در تناقض آشکار با ده‌ها احکامی است که شرایط تصرف و انتفاع از اموال را محدود می‌کنند.

ثانیاً، اگر قصور دلالت حدیث نسبت به این دو فرضیه‌ای اخیر ثابت گردد منطقاً نوبت به نقد فقه حدیث نسبت به فرضیه نخست، نمی‌رسد، زیرا این فرضیه‌های سه‌گانه نسبت به مدلول حدیث، مراتبی از یک واقعیت را تشکیل می‌دهند و روشن است اگر شمول دلیل نسبت به مراتب پایین‌تر مشکوک یا منفی باشد، انتفای دلالت آن بر مراتب بالاتر نیاز به گفت‌وگو ندارد. بنابراین، باید دو احتمال بعدی را ارزیابی کرد:

۱. سلطنت در انواع تصرفات

مطابق این نظر، مفاد قاعده آزادی انسان در تصرفات حقوقی ـ تشریعی است و او حق دارد از میان انواع معاملات مشروع هرکدام را انتخاب نماید و با این حق، هرگونه شک در نفوذ نوع آن معامله‌ای که انسان در ملکش انجام می‌دهد، منتفی می‌گردد. به نظر می‌رسد این معنا از قاعده، در تضاد با ظهور متن حدیث قرار می‌گیرد، زیرا در آن سلطنت به اموال مستند شده و این نحوه استناد ظهور در تصرف مستقیم به چیزهای دارد که از اموال است، اما بیع و اجاره و مانند این‌ها از اموال نیستند، بلکه از قوانین و

شرایط انتقال‌اند. ازاین‌رو، به قرینه این‌که تسلط بر قوانین تالی فاسد دارد مفاد قاعده اعطای سلطنت کمّی نبوده تا بر اساس آن مشروعیت اقدامات مالک را نسبت به انواع معاملات، استنباط کنیم (امام خمینی، بی‌تا: ج۱، ۱۲۲ ـ ۱۲۳).

علاوه براین، چنین تلقی از قاعده کارکرد متفاوتی با آنچه از ادله عمومی ابواب معاملات استفاده می‌شود، ندارد چون مفروض این است که شخص مالک در دایره‌ای معاملات مشروع، اقدام نموده است. دراین صورت، برای نفی شک در نفوذ و جواز آن، احراز مالکیت و ادله مشروعیت همان معامله کافی است و اصولاً با مفروض بودن مشروعیت نوع معامله و مالکیت، شکی چندان تصور نمی‌شود تا نیازی به اجرای قاعده و اصل، احساس گردد. این نکته که خود مالکیت به حسب طبع اولیه‌ای خود متضمن انواع سلطنت بر انتفاعات و اقدامات مشروع حقوقی است. اگرچه در فقه به‌طور مبسوط و با ملاحظه‌ای لوازم آن در ابواب دیگر، بررسی نشده، اما جزء مفروضات کلان ابواب معاملات است. به همین خاطر برخی فقها ملکیت را عین سلطنت بر مال (نائینی، ۱۴۱۳ق: ج۱، ۹۲؛ خوئی، بی‌تا: ج۲، ۴۴) و فقهایی هم مانند آیت‌الله سیستانی از معاصرین اعتبار ملکیت را از اساس متأثر از اعتبارات ادبی می‌دانند:

اعتبارات قانونی در آغاز وجود خود صرفاً اعتبار ادبی بوده است؛ مثلاً اعتبار این‌که فلان مال، مملوک زید است در حقیقت اعطاء... حد لوازم امور شخصی مانند افعال جوارحی و جوانحی، به امور بیگانه از انسان است. بر اساس این اعتبار، همان‌گونه که قبض و بسط و همچنین اعطا و منع از افعال انسان و تحت اراده اوست همین‌طور مال انسان تحت تصرف اوست با این‌که ذاتاً بیگانه با انسان است. و حقیقت ملکیت جز این نیست (سیستانی، ۱۴۱۴ق: ۴۸).

همین محتوا را قبلاً مرحوم نراقی (۱۲۴۵ق) نیز با تحلیل مفهوم‌شناختی از نسبت ملکیت، عنوان کرده بود که مالکیت بر اموال عرفاً جز سلطنت و استقلال بر تصرف در

آن‌ها نیست (نراقی، ۱۴۱۷ق: ۱۱۳)؛ والبته که این مفهوم عرفی از ملکیت مؤیّد به امضای شرع است، ولی این امضا لزوماً در قالب احادیثی مانند «النّاس مسلّطون» صدور نیافته تا در کنار ملکیت و مشروعیت اقدام مالک، عمومیت جواز انتفاع و اعمال حقوقی او را با عموم این دلیل در صورت شک، ثابت کنیم و نیز در قبض و بسط قلمرو اختیارات مالک چشم‌ها را به گستره شمول این دلیل لفظی، بدوزیم.

۲. سلطنت در تصرفات مستقل

این معنا از حدیث هم که در مقام تعریف توضیح داده شد، اگرچه قرائت حداقلی از مدلول آن است، ولی قاعده‌ای مستقل و متفاوت با اصول دیگر نیست، بلکه مقتضای اهلیت انسان در تصرف نسبت به اموال است. به همین دلیل، انتقاد مرحوم جزایری (۱۴۱۹ق) بجا است که حمل این کلام بر عدم حِجر مالک از تصرف در مالش، توضیح واضحات و از قبیل «النّار حارّه» می‌باشد (جزائری، ۱۴۱۵ق: ج۶، ۶۵۵)؛ و هیچ کارکردی هم نسبت به شک در جواز تصرفات مستقل مالک ندارد. شاهد روشن این مدعا این است که فقها در شک راجع به اهلیت، هرگز استنادی به قاعده سلطنت نکرده‌اند؛ آن‌ها یا شک در اهلیت را مساوی با عدم اهلیت دانسته (ر.ک: خوئی، ۱۴۲۰ق: ج۳، ۳۲۷؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج۲۱، ۱۳۴) یا به اصولی دیگر چون اصالة الصّحه و اصالة السّلامه، استناد کرده‌اند (خوانساری، ۱۴۰۵ق: ج۴، ۳۶۶). از سوی دیگر، اغلب و بلکه تمام استنادات فقها به این قاعده در سراسر فقه مربوط به تصرفاتی است که یا مشروعیت آن مشکوک است مانند بیع معاطات (یزدی، ۱۴۱۰ق: ج۱، ۶۹) و یا اصل جواز تصرف آن مانند حفر چاه در صورت اضرار به همسایه (طوسی، ۱۳۸۷ق: ج۳، ۲۷۳).

اما توضیح نقد مرحوم جزائری همان نکته قبلی است که شک در جواز استقلال تصرفات مالک در دایره‌ای که ملکیت او محرز و در حیطه‌ای که نوع اقدام مشروعیتش ثابت است با احراز شرایط همان نوع اقدام، قابل اعتنا نیست، زیرا هر اقدام حقوقی مانند

بیع و اجاره در صورتی درست است که اولاً، مالک علاوه بر مالکیت، مجاز در تصرف هم باشد و چنان که اشاره گردید، در صورت شک در اهلیت تصرف تصحیح آن یا اصلاً سالبه به انتفای موضوع است یا به کمک اصول دیگر و ثانیاً، از سازوکارهای مشروع توأم با شرایط مسلّم آن استفاده کرده باشد و چنان که در بخش قبلی یادآوری کردیم در شک راجع به اختلال در شرایط یا نوع معامله، قاعده سلطنت کاربردی نمی‌تواند داشته باشد؛ یعنی ظرفیت متن حدیث و نیز ملاحظه‌ای اعتبار شرایط آن معامله، چنین قلمرویی را از آن قهرا سلب می‌کند که به تعبیر شیخ انصاری: «النّاس مسلّطون یدلّ علی تسلّط النّاس علی أموالهم لا علی أحکامهم» (انصاری، ۱۴۱۵ق: ج۳، ۸۷).

۲.۲.۳. صحیحه محمد بن مسلم

مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النِّيلِ عَنْ أَرْضٍ اشْتَرَاهَا بِفَمِ النِّيلِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَقُولُونَ هِيَ أَرْضُهُمْ وَ أَهْلُ الْأُسْتَانِ يَقُولُونَ هِيَ مِنْ أَرْضِنَا فَقَالَ لَا تَشْتَرِهَا إِلَّا بِرِضَا أَهْلِهَا؛ شخصی از اهالی نیل از امام باقر علیه السلام درباره خرید زمینی در دهانه نیل پرسید که ساکنان آن می‌گویند این زمین از آن‌هاست و اهل استان می‌گویند آن زمین، از ماست؟ امام فرمود: آن زمین را جز با رضایت مالکش نباید خرید! (عاملی، ۱۴۰۹ق: ج۱۷، ۳۳۴).

این روایت اگرچه از نظر سند صحیحه است و بر اعتبار رضایت مالک هم در صحت بیع صراحتاً دلالت می‌کند، اما چنان که برخی فقها تذکر داده‌اند، لزوم یک چیز در صحت بیع غیر از کافی بودن آن در انعقاد صحیح بیع است؛ این روایت در سیاق «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُور» است (عاملی، ۱۴۰۹ق: ج۱، ۳۱۵) و همان گونه که به مجرد احراز طهارت، صحت نماز اثبات نمی‌گردد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۲۴۹) به محض احراز رضایت در یک معامله، صحت آن اثبات نمی‌گردد. بنابراین، همان گونه که در بررسی‌ها از استدلال به آیه تجارت گذشت، روایت مزبور در صدد بیان نقش رضایت

است، ولی احراز رضایت تنها در مواردی که شرایط دیگر مانند اهلیت متعاقدین مشکوک باشد بر فرض علم وجدانی هم کافی نیست تا بر این اساس، اصل سلطنت را جاری نموده و بابت شک در شرایط دیگر، مشکل را حل نماییم؛ مانند معاملات کودک، سفیه، دیوانه و مفلّس (حلی، بی‌تا: ج۲، ۳۴). حداقل جهت صدور این روایت این است که رضا در معامله شرط لازم است، اما آیا شرط کافی هم هست، این قسمت مسکوت است و تا اطلاقی در این جهت احراز نگردد استناد به آن در جایگاه یک قاعده برای نفی برخی موانع احتمالی، اصولاً درست نیست.

۳.۲.۳. روایت سماعه

عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ: الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْوَلَدُ، أَيَسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ؟ قَالَ: «هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ؛ سماعه گفت به امام صادق ﷺ گفتم مردی فرزند دارد آیا او می‌تواند مالش را به نزدیکانش بدهد؟ امام فرمود: آنچه به نزدیکانش می‌دهد مال اوست؛ هرچه خواست با آن انجام می‌دهد تا این‌که بمیرد (عاملی، ۱۴۰۹ق: ج۱۹، ۲۷۳).

از میان ادله لفظی شاید هیچ دلیلی مانند این روایت نصّ در مدعا مطابق تعریف سوم از قاعده نباشد؛ سؤال راوی هم دقیقاً از شرطیت و حق دخالت دیگران در جواز و نفوذ هبه پدری است که امام تصریح فرموده شخص مالک به دلیل مالکیتی که دارد حق انواع تصرفات را دارد وگویا توجه و تصریح امام به مالکیت این شخص، مشعر بر علیت است؛ یعنی به دلیل مالکیت این حق را دارد که از فرزندان خود برای هبه کردن مالش، اذن نگیرد. ولی دریغ این‌که روایت از ناحیه سند مشکل دارد، زیرا در سلسله سند این روایت «یحی بن مبارک» قرار دارد که فاقد توثیق است (خوئی، بی‌تا: ج۲۱، ۹۱). افزون بر این، روایت در موضوع خودش هم اطلاق ندارد؛ مثلاً اگر شخصی تمام اموالی خود را به دیگران وصیت کرده باشد این وصیت بعد از مرگ فقط در ثلث آن

نافذ است و باقی آن مال ورثه خواهد بود. این قید در همین روایت که با سند کمی متفاوت آمده نیز مورد توجه قرار گرفته است:

إِنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيّاً، إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ، وَإِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ، وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ، فَإِنْ أَوْصى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا الثُّلُثُ، إِلَّا أَنَّ الْفَضْلَ فِي أَنْ لَايُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُهُ، وَلَا يُضِرَّ بِوَرَثَتِهِ؛ صاحب مال می‌تواند تا زمانی که زنده است هر عملی را که بخواهد با مالش انجام دهد؛ اگر بخواهد هبه می‌کند، اگر هم بخواهد صدقه می‌دهد و اگر هم بخواهد می‌گذارد تا این‌که مرگش فرا رسد. پس اگر وصیتی نسبت به مالش کرد، بیش از ثلث نمی‌تواند و بهتر هم این است که عیال خود را محروم نکند و به وارثانش ضرر نزند (همان: ۲۹۷).

در نتیجه، روایت اولاً، از نظر سندی قابل اعتماد نیست و ثانیاً، به لحاظ دلالی فاقد اطلاق است و بر فرض که زمان بعد از مرگ را به دلیل خاص، مستثنی بدانیم در زمان حیات با ده‌ها احکام محدودکننده تقیید خورده و در نهایت، استنباط قاعده‌ای از آن به نام سلطنت، مشکل است؛ یعنی مطابق تلقی‌های اول و دوم، در تضاد با احکام و شرایط انتفاع و انتقال اموال، قرار می‌گیرد و مطابق تعریف سوم هم مهم‌ترین چالش، ضعف سند آن می‌باشد.

۳. ۳. سیره عقلا

برخی قواعدنگاران افزون بر ادله لفظی به استقرار سیره عقلا مبنی بر سلطنت انسان بر اموالش، تمسک کرده‌اند:

سیره عقلا بر این استقرار دارد که صاحب مال بر مالش بدون هیچ‌گونه محدودیت و بازدارندگی، تسلط تام دارد، مگر در مواردی که اعمال سلطه‌ای او منجر به ضرر دیگران شود یا حرام باشد (مصطفوی، ۱۴۲۱ق: ۱۳۶؛ ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق: ج۲، ۲۱).

این سیره چنان‌که معلوم است، پدیده‌ای جدیدی نیست و حتی قبل از اسلام در میان پیروان ملل و نحل دیگر هم وجود داشته و هیچ ردعی هم از شارع نسبت به آن نرسیده است. افزون بر این، حتی اگر ما عدم ردع شارع را در امضای سیره کافی ندانیم، آن ادله لفظی که از کتاب و سنت گذشت، در واقع امضای صریح این بنای مستمره‌ای عقلایی است (امام خمینی، ۱۴۲۳ق: ج۲، ۲۷۳ ـ ۲۷۴). بنابراین، قاعده سلطنت پیش از آن‌که تأسیس و جعل یک حکم مستقل باشد امضای یک امر عقلایی و البته ریشه‌دار در تاریخ بشری است.

نقد و بررسی: ملاحظه‌ای که درباره سیره وجود دارد این است که اولاً، انعقاد سیره مشکوک است، زیرا سیره‌ای را که ادعا می‌کنیم باید با تعریفی که از قاعده داریم تطابق داشته باشد، ولی اختلاف فقها بر سر تعریف قاعده بهترین شاهد بر این مدعا است که چنین سیره‌ای وجود نداشته است، چون امکان ندارد از یک واقعیت ملموس عقلایی، برداشت‌ها این اندازه از هم فاصله داشته باشد و قبلاً هم اشاره کردیم که فقهایی مانند مرحوم خوئی سیره را در اثبات اهلیت تصرف که سومین تعریف سلطنت بود، انکار کرده‌اند (خوئی، ۱۴۲۰ق: ج۳، ۳۲۷). نتیجه چنین مواجهه‌ای این است که اگر انعقاد سیره مطابق تعریف سوم با تردید مواجه گردد، سخن از انعقاد آن برای اثبات مشروعیت مطلق تصرفات یا تسلط بر هر اقدام حقوقی مالکانه به مراتب مشکوک‌تر خواهد بود.

ثانیاً، سیره در ذات خود از ادله‌ای لُبّی و فاقد اطلاق و عموم است (ر.ک: خوئی، ۱۳۵۲: ج۲، ۹۶). از این جهت، در صورت وجود دلیل امضا، باید میزان شمول آن با دایره شمولیت دلیل امضا، سنجیده شود. قبلاً در بررسی‌هایی که از دلیل قرآنی و روایی داشتیم به این نکته مکرر اشاره کردیم که خروجی این سنخ ادله، استخراج قاعده به نام سلطنت نیست؛ یعنی نه مشروعیت مطلق تصرفات را ثابت می‌کند تا بر اساس آن صحت عقودی مانند معاطات را اثبات کنیم و نه سلطنت بر انواع معامله را ثابت

می‌کند و بر فرض ثبوت هم، جز تأکید ادله مشروعیت خود آن معاملات، نخواهد بود و نه می‌شود از آن استقلال مالک را در تصرف استفاده کرد. بنابراین، سیره هم بر فرض انعقاد در این موضوع، تابع دلیل اعتبار بوده و در صورتی عدم دلیل لفظی، تکلیف اخذ به قدر متیقن است که متفاوت از اختیارات مالکانه در تصرف و انتقال چیزی دیگری را افاده نمی‌کند.

جمع‌بندی

سلطنت انسان بر اموالش به معنای حق هرگونه تصرف و انتفاع بلا منازع، به‌طور اجمال مسئله‌ای پذیرفته‌شده است و اصولاً مالکیت جز اعتبار حق انتفاع و تصرفات حقوقی و خارجی برای مالک و نفی دخالت دیگران معنایی ندارد. مالکیت به این معنا هم عقلی است و هم عقلایی و استدلال برای آن تلاش برای اثبات امر بدیهی است. ولی با وجود این، مالکیت مساوی با آزادی همه‌جانبه شخص مالک در ملک خودش هم نیست؛ ده‌ها احکام و قواعد محدودکننده از ناحیه شرع و عقل وجود دارد که سلطنت مالکانه باید در یک دایره‌ای تعیین شده اعمال گردد. به‌طور طبیعی، وجود این‌گونه احکام شرعی ـ عقلایی در مواردی نفوذ و اختیارات مالک را با محدودیت و تردید مواجهه می‌کند. روشن است پاره‌ای این تردیدها که مقرون به قرائن و شواهدی عقلایی باشد نقش بازدارنده دارند و مانع از نفوذ یا جواز اقدامات مالک خواهند شد، اما پاره‌ای دیگر احتمال محض است که فقها برای نفی برخی از آن‌ها قواعد یا اصول کلّی را در فقه شناسایی و تبیین، نموده‌اند.

مطابق ادعای اکثریت فقها، قاعده سلطنت از همین جمله است که کارکرد آن به تعبیر شیخ نفی شک نسبت به نفوذ اقدامات حقوقی مالک است، ولی از نظر آخوند و مشهور، مفاد این قاعده نفی شک نسبت به استقلال مالک در تصرف است.

بررسی‌هایی که از مجموعه ادله داشتیم، نشان می‌دهد تمام این مدعیات علی‌رغم شهرت و قدمت، دلیلی مستقل و مشخصی ندارند؛ یعنی قاعده سلطنت آن‌گونه که معروف است با این عنوان مشخص جعل و تشریع نشده تا مسئله اصلی ما تعیین حدود و عموم آن باشد. آنچه هست این است که از مجموع احکام نسبت به اختیارات مالک و نیز شرایط انتقال و تملک، چنین قاعده‌ای قابل اصطیاد است؛ یعنی جهت‌گیری ادله‌ای که در ارتباط با نقش اذن و رضایت مالک در دادوستد وارد شده و نیز از آنچه بر حرمت تصرف در مال دیگران دلالت می‌کند این حکم به‌روشنی قابل استنباط است که انسان اجمالاً اختیار تصرف و انتفاع از اموال خود را دارد و بر همین اساس می‌تواند انواع تصرفات اعتباری و خارجی را در حیطه مالکیتش مستقلاً بنماید، مشروط به این‌که حدود تعیین‌شده از ناحیه شرع را به‌هم نریزد. ولی این‌که شک در مشروعیت برخی اقدامات یا احتمال عدم نفوذ نوعی از معامله یا حِجر مالک را می‌توان با قاعده سلطنت و آن‌هم با پشتوانه روایی آن یعنی حدیث «النّاس مسلطون»، چاره و مقابله کرد، دلیلی مورد اطمینان در فقه نداریم.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.

۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۶ق)، ***حاشیه المکاسب***، تحقیق: سید مهدی شمس‌الدین، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۳۴ق)، ***کفایه الاصول***، چاپ ششم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

۴. ابن‌ابی‌جمهور احسائی، محمدبن علی (۱۴۰۵ق)، ***عوالی اللئالی***، چاپ اول، قم: دار سید الشهدا علیه‌السلام.

۵. ابن‌ادریس حلی، محمد (۱۴۱۰ق)، ***السرائر***، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۶. ابن‌فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، ***معجم مقائیس اللغه***، تحقیق: عبدالسلام هارون، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۷. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸ق)، ***حاشیه المکاسب***، تحقیق: عباس محمد آل سباع قطیفی، چاپ اول، قم: انوار الهدی.

۸. امام خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۳ق)، ***تهذیب الاصول***، تقریر: جعفر سبحانی، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۹. ـــــــــ (بی‌تا)، ***کتاب البیع***، تهران، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۱۰. بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق)، ***القواعد الفقهیة***، تحقیق: مهدی مهریزی ـ محمدحسن درایتی، چاپ اول، قم: نشر الهادی.

۱۱. بشیری، حسن حسین (بی‌تا)، ***مجله فقه اهل البیت*** علیهم‌السلام، چاپ اول، قم: مؤسسه دایرة‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام.

۱۲. جزایری، محمدجعفر (۱۴۱۵ق)، ***منتهی الدرایه***، چاپ چهارم، قم: مؤسسه دار الکتب.

۱۳. عاملی، حرّ، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، ***وسائل الشّیعه***، چاپ اول، قم: تحقیق و نشر، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.

۱۴. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، ***مصباح الاصول***، تقریر: سید محمدسرور بهسودی، چاپ پنجم، قم: مکتبه داوری.
۱۵. ـــــــــ (بی‌تا)، ***مصباح الفقاهة***، تقریر: محمدعلی توحیدی، قم: [بی‌نا].
۱۶. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، ***مهذب الاحکام***، چاپ چهارم، قم: المنار.
۱۷. یزدی، سید محمد کاظم طباطبائی (۱۴۱۰ق)، ***حاشیه المکاسب***، چاپ اول، قم: اسماعلیان.
۱۸. سیستانی، علی حسینی (۱۴۱۴ق)، ***الرافد فی علم الاصول***، تقریر: منیر قطیفی، چاپ اول، قم: [بی‌نا].
۱۹. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق)، ***کتاب المکاسب***، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، ***الخلاف***، تصحیح: علی خراسانی و دیگران، چاپ اول، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. طباطبائی، سید علی (۱۴۱۸ق)، ***ریاض المسائل***، چاپ اول، قم: تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۲۲. عاملی، سید جواد حسینی (۱۴۱۹ق)، ***مفتاح الکرامه***، چاپ اول، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۳. حلی، حسن بن یوسف (بی‌تا)، ***تذکره الفقهاء***، چاپ اول، قم: تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۲۴. حلی، مقداد سیوری (بی‌تا)، ***کنزالعرفان***، چاپ اول، قم: [بی‌نا].
۲۵. حلی، مقداد سیوری (۱۴۰۴ق)، ***التنقیح الرائع***، چاپ اول، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۲۶. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، ***التحقیق فی کلمات القرآن الکریم***، مرکزالکتاب للترجمة و النشر، تهران: چاپ اول ۱۴۰۲ق.
۲۷. مصطفوی، سید محمدکاظم (۱۴۱۷ق)، ***مئة قاعدة فقهیة***، چاپ اول، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ق)، ***القواعد الفقهیه***، چاپ سوم، قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام.
۲۹. نائینی، میرزا محمد حسین (۱۳۷۶)، ***فوائد الاصول***، تقریر: محمدعلی کاظمی، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۰. نائینی، میرزا محمدحسین (۱۴۱۳ق)، ***المکاسب والبیع***، تقریر: محمدعلی آملی، چاپ اول، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۱. نجفی، محمدحسن (بی‌تا)، ***جواهرالکلام***، تصحیح: محمد قوچانی و علی آخوندی، چاپ هفتم، بیروت: داراحیاءالتراث العربی.
۳۲. نراقی، احمد (۱۴۱۷ق)، ***عوائد الایام***، چاپ اول، قم، بوستان کتاب.
۳۳. نراقی، احمد (۱۴۲۲ق)، ***مشارق الاحکام***، کنگره نراقیین، چاپ دوم، قم: کنگره نراقیین.